



روش های استنباط آداب تعلیم و تربیت

پدیدآورده (ها) : اعرافی، علی رضا

علوم تربیتی :: پژوهش های تربیت اسلامی :: بهار 1379 - شماره 1

از 141 تا 154

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/132254>

دانلود شده توسط : زهرا عسگری

تاریخ دانلود : 28/02/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

روش‌های استنباط آداب تعلیم و تربیت

□ حجت الاسلام و المسلمین علی رضا اعرافی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اشاره

«تربیت اسلامی» از جمله مباحث تخصصی در حوزه معارف اسلامی است که جز یکی دو کار فقهی، کمتر توجه و اعتنایی به آن صورت گرفته است. اگر از این منظر که وظیفه خطیر حوزه‌های دینی، کشف دیدگاه‌های دینی و پاسخ‌گویی به نیازهای فکری جوامع است، بنگریم و با اذعان به این نکته که هر گونه برنامه ریزی و فعالیت تربیتی در جامعه اسلامی باید با در نظر گرفتن پشتوانه‌های نظری متقن و مدلل ارزشی، اعتقادی و علمی صورت گرفته باشد، جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند که از مهم‌ترین مباحثی که لازم است در حوزه‌های علمیه - به طور جدی مورد بحث و بررسی کارشناسانه - به شیوه فقهی و با متدلوژی رایج استنباطی حوزه - قرار گیرد، مباحث مرتبط با تعلیم و تربیت اسلامی است. درس خارج «فقه التریبه» که به کوشش جمعی از فارغ التحصیلان رشته علوم تربیتی پژوهشکده حوزه و دانشگاه و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قریب به دو سالی است در حوزه جریان دارد، در راستای تحقق این مهم است بدون شک کوشش‌های استاد فرزانه جناب حجة الاسلام و المسلمین اعرافی، که علاوه بر آن که خود از صاحب نظران علوم حوزوی‌اند، با مباحث تربیتی نیز آشنایی وافر دارند، در تهیه، تنظیم و ارایه این مباحث در خور ستایش وافر است. در اینجا چکیده^۱ بخشی از مباحث مطرح شده در چند جلسه این درس را خدمت خوانندگان محترم تقدیم می‌داریم. باشد که این سلسله درس‌ها، آغاز مبارکی باشد بر راهی که باید سال‌ها پیش از این و با جدیت تمام دنبال می‌شد.

در متون دینی، از «وظایف متعلمان» و «آداب تعلیم و تعلم» به صورت گسترده

^۱ مجموعه این مباحث، در آینده نزدیک در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

سخن به میان آمده است و از دیرباز متفکران اسلامی در حوزه فقه، اخلاق و تربیت اسلامی، به نگارش و پدید آوردن آثار ارزشمندی در این زمینه دست یازیده اند. پیش از ورود و بررسی این مباحث، مقدمات و نکاتی باید مورد توجه قرار گیرد:

نکته اول

آن چه به طور مسلم از روایات ناظر به آداب تعلیم و تعلم استفاده می شود، این است که قلمرو و محدوده آن ها، اولاً و بالذات «علم دینی» است؛ زیرا واژه «علم» در روایات، «ظهور» و به عبارتی «انصراف» در «علم دینی» دارد. با این حال این سؤال مطرح است که آیا می توان این آداب را به حوزه های تعلیم و تعلمی که در قلمرو علوم دینی نیست، تسری داد؟

به نظر می آید در اینجا سه راه وجود دارد:

راه اول: این که علوم و دانش های دیگر در مسیر «معرفت دینی» قرار گیرد و از حیث قداست معرفت دینی و یا آمیختگی با انگیزه و هدف الهی، صبغه «معرفت دینی» بیابد و از این طریق مشمول عنوان «علم» در روایات قرار گیرد. این راه مواجه با مشکل خاصی نیست و قابل قبول است و در واقع هر معرفت بشری که با عناوین ثانویه، «وجوب» یا «رجحان» پیدا کند مشمول این راه حل خواهد بود.

راه دوم: تنقیح مناط^۱ است؛ به این ترتیب که اگر چه واژه علم و تعلیم و تعلم، در روایات مورد بحث در آداب تعلیم و تعلم، ظاهر در علوم دینی است، اما می توان آن ها را به علوم دیگری که مباح است - و نه به عنوان اولی راجح است و نه به عنوان ثانوی یا عارضی - نیز تسری داد. این راه مبتنی بر الغای خصوصیت و تنقیح مناط و ادعای عدم تفاوت ملاک های معرفت های دینی و بشری است و البته نیازمند اطمینان

^۱ تنقیح مناط به معنای کنار گذاشتن خصوصیت های موردی و در نظر گرفتن علل و ملاک هایی است که احکام به سبب آن ها تشریع شده است تا از این طریق و با تحصیل این ملاک ها، موارد دیگری که حکم آن ها در شریعت بیان نشده است ولی واجد ملاک های یاد شده هستند نیز، فهمیده شوند.

فقهی است که حصول آن در این مورد بعید است.

راه سوم: این است که از قرائن خاصه‌ای که در برخی روایات و ظایف و آداب آمده است، بتوان استفاده کرد که علم در معنای عام به کار رفته است. این راه، قاعده عامی نیست و در آینده باید به صورت دقیق و موردی، مورد بحث و نظر قرار گیرد.

نکته دوم

تاکنون تقسیم‌بندی‌های مختلفی از آداب تعلیم و تربیت ارایه شده است. یک تقسیم همان است که مرحوم شهید ارایه کرده است. ایشان فرموده است: آداب دو گونه است: «آداب مشترک» و «آداب مختص». آداب مشترک خود دو قسم است: «آداب معلم و متعلم نسبت به خود، صرف نظر از تدریس و یادگیری» و «آداب در جلسه درس». آداب متعلم نیز سه قسم است: «آداب متعلم نسبت به خود»، «آداب متعلم در مجلس درس» و «آداب متعلم در ارتباط با استاد و آموزگار». البته این‌ها غیر از آداب متعلم و هر انسان دیگر در ارتباط با «عالم» است.

به عبارت دیگر، ایشان آداب تعلم را به پنج دسته تقسیم کرده است: ۱- آداب مشترک بین معلم و متعلم به طور مستقل و بدون لحاظ آن دو در مقام تدریس و یادگیری (هشت ادب) ۲- آداب مشترک، اما صرفاً مربوط به جلسه درس (شش ادب) ۳- آداب خاص متعلم، قطع نظر از جلسه درس و رابطه‌اش با استاد و اموری که باید رعایت کند (هشت ادب) ۴- آدابی که فقط برای متعلم است در مجلس درس و در رابطه تعلیم و تعلمی (سی ادب) و ۵- آدابی که در رابطه فرد با استاد است (چهل ادب).

تقسیم دیگر آداب، تقسیم به «آداب اخلاقی» و «آداب فنی» است. منظور از آداب اخلاقی، اموری است که به خودی خود بار ارزشی دارد؛ مانند تواضع و امثال آن. ادب‌های فنی هم مانند «کتابت» یا «سؤال از استاد» است که اخلاقی به معنای خاص نیست، بلکه نکته فنی‌ای است که رجحان شرعی پیدا کرده است. این که چگونه آداب اخلاقی و فنی از هم جدا می‌شوند، بحث بسیار دشواری است که در جای دیگر به آن

خواهیم پرداخت.

از زاویه دیگر، می‌توان آدابی را که مقدمه درس و تعلیم و تعلم است از آداب مربوط به خود تعلیم و تعلم جدا کرد. به عبارت جامع‌تر، گاه تعلم به عنوان یک فرآیند کلی و عام در نظر گرفته می‌شود و گاه جلسه خاص درس را مد نظر قرار می‌دهیم. آداب مربوط به قسم اول، خود چند نوع است: آدابی که مقدمه تعلیم و تعلم است، آداب همراه تعلیم و تعلم و آداب پس از تحقق عنوان تعلم. آداب مربوط به قسم دوم نیز به: آداب قبل از جلسه درس، همراه جلسه درس و بعد از جلسه درس تقسیم می‌شود.

می‌توان آداب را به «آداب متعلم» و «آداب تعلم» هم تقسیم کرد؛ زیرا ادب به معنای «کیفیت و هیأت موجب حُسن» بر دو گونه است: «ادب فعل» و «ادب فاعل»؛ «ادب فعل» چگونگی و ویژگی فعل و رفتار آدمی است که از آن می‌توان به «ادب رفتاری» نیز تعبیر کرد. «ادب فاعل» ویژگی نفس و روح آدمی است و شامل رفتارها و فضایل نفس انسان می‌شود و می‌توان از آن به «ادب شخصیتی» نیز تعبیر کرد. بنابر این تقسیم، مرز چگونگی رفتارها از خود رفتارها و ویژگی‌های روحی که دارای حُسن است، مشخص می‌شود. احتمالاً یکی از مبانی بخشی از تقسیمات مرحوم «شهید» این نکته باشد.

فایده این تقسیمات این است که علاوه بر روشن شدن هر چه بیشتر مباحث، آمادگی ذهنی بیشتری جهت درک مطالب و معارف جدید در روایات به ما می‌دهد. ممکن است گفته شود آیا مبنای این تقسیمات، روایات است و جستجوی در روایات چنین تقسیماتی را به ما نشان می‌دهد، یا این نوع تقسیم و تنظیم، قالبی است که بر روایات تحمیل می‌شود؟ در نظام تربیتی نیز مانند این پرسش مطرح است و چند احتمال در مورد آن وجود دارد: یک احتمال این است که در خود متون دینی ما، نظام تربیتی بالفعل موجود است و احتمال دیگر این است که در متون دینی، نظام بالفعل موجود نیست، ولی عناصری که در نظام سازی به آن‌ها نیاز داریم، بالقوه موجود و

قابل استخراج و استنباط از این متون است. احتمالات دیگری هم وجود دارد که فعلاً متعرض آن نمی‌شویم.

نیز ممکن است گفته شود که این تقسیمات به عنوان اولی و به صورت مصرح در روایات مطرح نیست؛ آن‌چه در روایات آمده است، حقوق متعلم و معلم و عالم است که در همین حد و با این سه عنوان از هم تفکیک شده‌اند. اما باید توجه داشت که تقسیمات یاد شده را، هر چند به آن‌ها تصریح نشده است، می‌توان از روایات استنباط کرد و زمینه‌های این استنباط وجود دارد.

نکته سوم

سومین نکته این است که اصل، در آداب وارد شده در روایات این باب نیز، «مولویت»^{*} است؛ مگر این که قراین خاصی بر خلاف آن در کار باشد. به عنوان نمونه اگر در روایتی برای یک ادب، مصلحت اخروی ذکر شده است، «مولوی» است؛ اما در صورتی که نتیجه دنیوی ذکر شده باشد و امر هم نداشته باشد، اختلاف مبنایی وجود دارد؛ برخی می‌گویند مولوی است و گروهی معتقد به «ارشادی» بودن آن هستند. البته بر فرض «ارشادی» بودن هم، مسائلی وجود دارد که در بحث‌های تربیتی نباید از آن‌ها گذشت.

^{*} در برخورد با گزاره‌های تجویزی دینی، مسئله‌ای که مطرح می‌شود «مولوی» یا «ارشادی» بودن آن‌هاست؛ مولوی بودن به معنای آن است که شارع به شخصه نسبت به آن نظر دارد و هر چند عقل نیز ممکن است چنین دریافتی داشته باشد، اما شارع خود حکم مستقلی دارد و عنایت ویژه‌ای نسبت به انجام یا عدم انجام فعل خاص دارد. اما ارشادی بودن به معنای آن است که هر چند از جانب شارع توصیه و امر و نهی رسیده است، اما چیزی فراتر از همانچه عقل آدمی ادراک می‌کرده است مد نظر شارع نبوده است و حکم شارع نیز ارشاد به حکم عقل است. البته در این باب، تفسیرهای دیگری نیز از مولوی و ارشادی بودن احکام ارایه شده است که اکنون جای طرح آن‌ها نیست.

نکته چهارم

چهارمین نکته که با عنوان این بحث شدیداً هم‌خوانی دارد، این است که هنگامی که به متون دینی و نصوص روایات مراجعه کنیم، ملاحظه می‌شود بخش عمده‌ای از عناوین این آداب، که مرحوم «شهید» در «منیة المرید» و دیگران در جاهای مختلف ذکر کرده‌اند، در روایات به عنوان خاص، وجود ندارد. سؤال این است که پس چگونه مرحوم «شهید» این‌ها را آورده است و به چه ملاکی آن‌ها را تکثیر و به عنوان آداب دینی تلقی و عرضه کرده است؟ یعنی در حقیقت، متدلوژی استنباط آداب تعلیم و تربیت چگونه است، و بر چه ملاک‌هایی استوار است؟ به عنوان نمونه به مواردی از سخن مرحوم «شهید» در «منیة المرید» که نشان دهنده توجه نام‌برده به این نکته و حاوی قواعد و روش‌های اجتهادی مورد استناد آن مرحوم است، اشاره می‌کنیم. مرحوم شهید در پنجمین مورد از آداب مختص به متعلم می‌گوید:

«الخامس: ان يتأمل ويهذب ما يريه ان يورده او يسأل عنه قبل ابرازه...»^۱ یعنی: «متعلم باید قبل از این که از استاد سؤال بکند یا ایرادی بگیرد، آن را در ذهن با تفکر کامل جمع و جور و خلاصه و پس از آن مطرح کند». و در ادب ششم می‌گوید:

«ان لا يحضر مجلس الدرس الا متطهراً من الحدث والغث»^۲ یعنی: «در مجلس درس حاضر نشود مگر این که با حال طهارت باشد». البته حضور با وضو در مجلس درس، دلیل خاصی ندارد؛ با وضو بودن، به طور کلی در روایات آمده است. مرحوم «شهید» با عنایت به این نکته می‌گوید: «و جميع ما ورد من الترغيب في ذلك لمطلق الناس فهو في حق العالم والمتعلم أكده»^۳ یعنی: «همه مواردی که برای همه مردم، ترغیب و سفارش شده است ترغیب به آن برای عالم و متعلم، مورد سفارش اکید است». این ادعایی است که ایشان کرده است و باید تحلیل کرد که چه مبنایی دارد.

نمونه دیگر آدابی است که معلم باید در رفتار خود رعایت کند، به عنوان نمونه معلم باید حق را به اندازه توان خود اظهار کند؛ بدون آن که نسبت به احدی مجامله یا ملاحظه داشته باشد.^۴ این خود نکته جالبی است که مراتب تربیت را از نهی از منکر

جدا کرده است. در ذیل آن می‌فرماید:

«و هذا حکم مختص بالعالم زیاده فی التکلیف عن غیره وان شاکه غیره من المکلفین فی اصل الوجوب لان العالم بمنزله الرئيس الذی الیه الامر والنهی ولقوله اثر فی القلوب»^۵ یعنی: این تکلیف در واقع یک حکم و تکلیف عمومی است برای همه؛ ولی برای عالم بدلیل مسئولیتی که دارد مهمتر و مورد تأکید است. در جای دیگر می‌فرماید: «وکل خبر ورد فی حقوق الاخوان آت هنا مع الزیاده»^۶ یعنی: آنچه در حقوق برادران دینی آمده است، در باب رابطه معلم و متعلم با تأکید بیشتر جاری است.

در جایی دیگر نیز به هنگام بحث از تواضع و عدم فخر فروشی عالم نسبت به متعلم، و پس از ذکر روایات مطلق تواضع می‌فرماید:

«هذا فی التواضع لمطلق الناس فکیف لهؤلاء الذین هم معه کالاولاد»^۷ یعنی: «این حکم در مورد تواضع برای همه مردم است و قطعاً برای کسانی که نسبت آن‌ها به مردم مانند نسبت پدر به فرزندان خود است، اولی و برتر است».

مرحوم «شهید» در جای دیگر در زمینه ادب معلم نسبت به متعلم می‌فرماید: معلم باید ناظر بر احوال متعلم باشد؛ وقتی دانش پژوه به شرایطی رسید که می‌تواند تدریس کند یا پاسخ پرسش و مراجعه‌ای را بدهد، معلم باید بعضی مسایل را به وی ارجاع دهد و او را به راه اندازد و اگر هم متعلم در جایی زیاده روی می‌کند و در آن حد نیست، او را منع کند. سپس می‌فرماید:

«اذا تکمل الطالب و تاهل للاستقلال بالتعلیم واستغنی عن التعلیم فینبغی ان يقوم المعلم بنظام امره فی ذلک... فان ذلک سبب عظیم لانتظام العلوم و صلاح الحال»^۸ یعنی: «هنگامی که دانشجو به حد کمال در علم و دانش رسید و شایستگی آن را یافت که مستقلاً آموزش دهد و از یادگیری فارغ گردید، پس سزاوار است که معلم به نظام دهی کار و حرفه او [آماده ساختن او برای معلمی] برخیزد... زیرا این کار سبب بسیار مهمی برای سازمان یافتن علم و دانش و زمینه‌ای پر ارزش برای صلاح حال [جامعه و شاگردان و معلمان] می‌باشد. این، راه و علت بسیار خوبی است برای این که اوضاع و احوال تعلیم و تعلم

و تدریس و تدریس انتظام پیدا کند». پس ملاک، این است که نظام و انتظام این‌ها خوب است. در جای دیگر علت این آداب را چنین ذکر می‌کند: «و مرجع الامر که الی ان المعلم بالنسبه الی المتعلم بمنزلة الطیب»^۹؛ یعنی: منشأ همه این تکالیف این است که استاد معلم نسبت به شاگرد به منزله پزشک نسبت به بیمار است. و همین‌طور پس از شمارش وظایف مشترک معلم و متعلم می‌فرماید:

این‌که ما این وظایف را بیان کردیم به سبب آن است که این‌ها شأنیت و مقام و ارزش خاصی داشته‌اند و گرنه همه آن‌ها به «استعمال علم» یعنی «به کارگیری دانش» باز می‌گردند.^{۱۰}

در واقع ایشان می‌خواهد بگوید بخش عمده این آداب به وظیفه و ادب «عمل عالم به علم خود» باز می‌گردد و آن‌ها را از باب مصداق این ادب ذکر کرده است. بنابراین از مجموعه عبارات مرحوم «شهید»، چند نوع روش و قاعده فقهی برای دینی کردن و انتساب آداب به دین و شارع بدست می‌آید. البته این یک بحث بنیادی است که در جاهای دیگر فقه و آداب دیگر رفتارهای فردی و اجتماعی جاری می‌شود. به هر حال از کلمات مرحوم «شهید» استفاده می‌شود که دغدغه ایشان نیز این مسئله بوده است:

واعلم ان هذه الاداب مما قد دل النص على جملة منها بل على اشرفها و اهمها و الباقي مما يستنبط منه باحدى الطرق التي تبني عليها الاحكام التي احدها مراعاة العادة المحکمة فی مثل ذلك.^{۱۱} یعنی: «بدان که این آداب، پاره‌ای از آن‌ها و یا مهم‌ترین قسمت آن، مبتنی بر متون و نصوص دینی است و سایر آداب نیز از طریق یکی از روش‌های استنباط - که احکام دینی نیز از طریق آن روش‌ها کشف می‌شوند - استنباط شده است، که از جمله [روشهای استنباط] رعایت عادات استوار و محکم و حساب شده در چنین مواردی است». دغدغه جدی خود «شهید» این بوده که اصولاً با چه روشی باید این استنباط صورت گیرد. به نظر ایشان در این کار باید از روش‌های گوناگون استنباط احکام، از قبیل: نص، سیره و عادت و سیره عقلا و مانند آن استفاده شود.

پس از این مقدمه، به ترتیب روش‌ها و قواعدی را که در این باب قابل استناد است،

مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- قاعده حفظ نظام علم (انتظام علم)

یکی از وجوهی که در بیانات مرحوم «شهید» نیز به آن اشاره شده است، این است که «ما یوجب لانتظام العلم و صلاح الحال فهو حسن»؛^{۱۲} یعنی: «هر آنچه سبب نظام دادن به [فراگیری] علم و دانش و اصلاح وضعیت یادگیری شود، پسندیده و نیکوست». ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «فان ذلك سبب عظیم لانتظام العلم و صلاح الحال».

مفاد این قاعده، این است که امور و عواملی که در بهتر شدن انتظام امور اجتماعی مؤثر است، از نظر عقلی مستحسن است و با اجرای «قاعده ملازمه»، از نظر شرعی نیز مستحب است. بنابر این، هر گونه روش و ادبی که در باب تعلیم و تعلم باشد یا این چنین نقشی را دارا باشد، مستحب و مطلوب شرعی است. در راستای وضوح این قاعده و بیان مستند آن مقدمه ای ذکر می‌کنیم:

قاعده‌ای در فقه وجود دارد با عنوان «قاعده وجوب حفظ نظام» و مفاد آن، ضرورت حفظ و نگهداری نظام معیشت و زندگی اجتماعی است. عقل به صورت بدیهی حکم می‌کند رعایت هر امر و انجام هر کاری که ترک آن مخل و مانع انتظام امور اجتماعی باشد، لازم و ترک آن قبیح است و بر اساس قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» این حکم عقلی، به صورت حکم شرعی در می‌آید. از این قاعده در اصطلاح فقها، دو گونه تعبیر می‌شود: گاهی می‌گویند قاعده «وجوب حفظ نظام» و گاهی می‌گویند «حرمت اختلال نظام»؛ این قاعده مبنای بسیاری از احکام در شرع است؛ از جمله بسیاری از واجبات کفایی مانند «تصدی قضا» و وجوب کفایی مشاغل و حِرَف مورد نیاز جامعه نیز به این قاعده بر می‌گردد؛ چون اگر نباشد، «اختلال نظام» ایجاد می‌شود. پس کسانی باید متصدی این امور شوند. اما این دلیل و قاعده، بیش از حد «وجوب کفایی» را نمی‌رساند؛ چون مفاد دلیل، مطلوبیت نظم و ضرورت دفع هرج و مرج است و این امر با انجام و تصدی در حد نیاز جامعه تحقق می‌یابد و بیش از آن دلیل بر وجوب ندارد.

این قاعده از قواعد مهم فقهی است و در خور بررسی و بحث مبسوط است. در اینجا به چند نکته مهم و کوتاه در این مورد اشاره می‌کنیم:

اول نکته این است که آنچه که عقل می‌فهمد و حکم می‌کند، «*حُسن و ضرورت انتظام اجتماعی*» است؛ اما از نظر مصداق، هیچ تعیینی نه در حکم عقلی است و نه در حکم امضایی شرع؛ بلکه مصادیق، بر اساس اوضاع و احوال و نیازهای اجتماعی تعیین می‌شوند و علی‌الاصول متغیراند؛ مثلاً نانوایی، لازمه زندگی بشر است و از این رو مشمول قاعده واجب‌کفایی است؛ اما ممکن است زمانی نانوایی به آن وضع و معنای سابق از زندگی خارج شود که طبعاً نانوایی از مصداق و مشمول قاعده خارج می‌شود؛ همان‌طور که عملاً خیلی از مشاغل، دستخوش این وضع شده است. همین‌طور ممکن است بشر به شرایط و سیستمی از زندگی برسد که دیگر نیاز به سیستم خاصی از قضا نداشته باشد. در این صورت این قاعده در مورد آن سیستم قضا بی‌مصداق می‌شود. بنابراین، برای قاعده، تعیین مصداق نشده است و مصداق‌ها می‌تواند تغییر و تحول یابد. البته ممکن است چیزی قرن‌ها مصداق این قاعده باشد و عوض هم نشود. به عبارت دیگر عنوان «*ما یوجب حفظ النظام*» و «*ما یختل به النظام*» از عناوین ثانویه فقهی است و این عنوان علی‌الاصول قابل سلب از مصادیق است؛ گرچه ممکن است صدق آن‌ها در مقام واقع، طولانی و حتی دایمی باشد.

نکته دوم در شرعیت این قاعده، طبق قاعده ملازمه است؛ شواهدی در روایات است که شارع هم این قاعده را قبول دارد.^{۱۳} روایات قاعده را بر مصادیقی تطبیق داده‌اند و اگر این تطبیق‌ها هم نبود باز این قاعده دارای مستند بود. نکته مورد توجه این است که هر چند این قاعده در «الزامیات» بیان می‌شود، ولی می‌توان نظیر آن، قاعده فقهی دیگری را مورد توجه قرار داد و آن عبارت است از: «حسن ترجیحی عقلی و استحباب هر امری که وضعیت انتظام امور را بهتر و کارآتر کند» و نیز مرجوحیت و کراهت اموری که به شکلی در آن ایجاد اختلال نماید. با این توضیح و تقریب، آنچه موجب حفظ نظام می‌شود و آن چه با نظم زندگی اجتماعی ارتباط پیدا

می‌کند، به چند دسته تقسیم می‌شود:

بعضی از رفتارهاست که اگر نباشد نظام اختلال پیدا می‌کند و برخی از رفتارهای اجتماعی است که نظام اجتماعی را تحسین و بهتر و سهل تر می‌کند؛ گر چه ترک آن ایجاد اختلال کلی نمی‌کند. پاره‌ای از رفتارها نیز وجود دارد که نسبت به تأثیر در انتظام امور، حالت خشی و بی تفاوت دارد. به عبارت دقیق‌تر، رفتارهای اجتماعی به پنج دسته تقسیم می‌شود: بعضی از اعمال «مخلّ» نظم اجتماعی است و بعضی رکن و «مقوم» آن است و بعضی هم «درجه‌ای از اختلال» را ایجاد می‌کند، اما نه در درجه‌ای که اساس معیشت را به هم بریزد. بعضی هم «محسّن» نظم اجتماعی است و بعضی هم حالت تساوی و بی اقتضایی دارد. هر یک از رفتارها به لحاظ برپایی انتظام زندگی و معیشت، یکی از این پنج حالت را دارد. ما معتقدیم در هر یک از این پنج حالت، قاعده عقلی ثابتی وجود دارد و با قاعده ملازمه، حکم شرع هم ثابت می‌شود. فقها قاعده اختلال نظام را در الزامیات قبول کرده‌اند، اما ما این را تعمیم داده، می‌گوییم کارها، رفتارها، نظام بخشی‌ها و سیستم‌هایی که منشأ نظم و زندگی بهتر مردم می‌شود، و عقل هم رجحان آن‌ها را درک می‌کند، شرعاً نیز چنین است. به بیان دیگر قاعده ملازمه، اختصاص به احکام الزامی ندارد و موارد ترجیحی را نیز شامل می‌شود؛ چون ملاک قاعده ملازمه، یکسان است.

طبق این قاعده، کارها، روش‌ها و آدابی که سبب شود روابط معلم و متعلم نظم بهتری پیدا کند و بازده بهتری و بیشتری داشته باشد، رجحان عقلی و استحباب شرعی دارد و در واقع مصداقی از قاعده دوم عقلی است که با قاعده ملازمه، شرعی هم می‌شود.

حاصل سخن این که چهار قاعده عقلی و به تبع آن شرعی، در مورد رفتارهای ما قابل تصور است:

۱. کل ما هو مقوم و موجب لحفظ النظام و انتظام الامور، لازم و واجب؛

«هر آن چه سبب قوام و حفظ نظام و انتظام امور اجتماعی باشد، لازم و واجب

است».

۲. کل ما هو مغل بالنظام، فهو قبیح و حرام؛

«هر آن چه سبب اختلال نظام اجتماعی شود، قبیح و حرام است».

۳. کل ما هو محسن للنظام و موجب لاصلاحه، فهو حسن و مستحب؛

«هر آن چه برای نظام، نیکو و موجب اصلاح آن باشد، پسندیده و مستحب است».

۴. کل ما هو مضغف للنظام لافى حد الاخلال، فهو مستقبح و مکروه؛

«هر آن چه سبب تضعیف نظام در حدی که به فرو پاشی آن منجر نشود، باشد،

قبیح و مکروه است».

طبیعتاً نظام درسی و نظام آموزشی و پرورشی نیز جزئی از این نظام اجتماعی است و مسایل گفته شده در مورد آن صادق است.

آخرین نکته‌ای نیز که باید یاد آوری شود، این است که این قواعد، مدرکات بدیهی عقل و مورد تأیید شرع است؛ اما تطبیق آن‌ها بر موضوعات و رفتارهای آدمی، نیازمند درک واضح و اطمینان عقلایی و نظر کارشناسی است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی نوشت‌ها

۱ و ۲ - شهید ثانی؛ منیه المرید، ص ۷۵.

۴ و ۵ و ۶ - همان، ص ۸۲.

۷ - همان، صص ۸۲ و ۸۵.

۸ و ۹ - همان، ص ۸۷.

۱۰ - همان، ص ۹۵.

۱۱ - همان، ص ۱۳۶.

۱۲ - همان، ص ۹۵.

۱۳ - ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۹۲، و روایات دیگری در باب بازار مسلمین مثل: همان، ج ۳،

ص ۴۹۰، ج ۴، ص ۴۵۵، ج ۵، ص ۱۲۷۸، ج ۲۴ ص ۲۹.